

## نظریه امامت قاسم رسی\*

بنیامین آبراهام اف

مصطفی سلطانی

### اشاره

قاسم بن ابراهیم، معروف به قاسم رسی، از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) و بزرگ‌ترین متکلم و نظریه‌پرداز کلام و فقه زیدیه است. وی در سال ۱۶۹ق در مدینه متولد شد و در سال ۲۴۶ق در همان‌جا از دنیا رفت. قاسم رسی در آثار گوناگون خود به تبیین امامت زیدیه پرداخته و در نقد دیدگاه مخالفان زیدیه کوشیده است. چند صباحی است که مستشرقان به مکتب زیدیه بذل توجه ویژه نموده و در این زمینه تحقیقاتی را انجام داده‌اند. آنچه در پی می‌آید بخشی از رساله دکترای بنیامین ابراهام اف است که با عنوان «مکتوبات کلامی قاسم بن ابراهیم» در دانشگاه تل‌آویو از آن دفاع کرده است. وی در ابتدا به اختصار زندگانی قاسم رسی را بیان کرده، سپس در سه فصل به تشریح دیدگاه وی درباره امامت پرداخته است. ضرورت نصب امام و ادله عقلی و نقلی آن، راه‌های شناخت امام و رد دیدگاه امامیه درباره امامت سه محور اصلی مقاله حاضر است. بر نقد وی بر دیدگاه امامیه نقدهای گوناگونی وارد است که مترجم در برخی موارد به اختصار متعرض آنها شده است. در نگاه وی دفاع از جامعه در برابر دشمنان خارجی، دفاع از ضعفها در برابر اقویا و حفظ اماکن مقدس

\* این مقاله در مجله عربیکا، شماره ۳۴، سال ۱۹۸۷م چاپ شده است. مقاله حاضر تقریر بازبینی شده فصلی از تز دکترای مؤلف با عنوان مکتوبات کلامی قاسم بن ابراهیم است که در اصل به زبان عبری نوشته شده است. اسکوارز راهنمایی این اثر را بر عهده داشت.

از علل عقلی لزوم نصب امام است. قاسم رسی با تفاوت گذاشتن میان پیامبران و اوصیاء با جانشینان آنها، راه‌های شناخت امام را، خویشاوندی نزدیک با پیامبر و دارا بودن کمال عقلی و تقوا می‌داند. از نکات جالب توجه این است که وی قیام بالسیف و دعوت به خویشتن را در شمار شروط امامت نیاورده است.

قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی در سال ۱۶۹ق/ ۷۸۵م متولد شد. شرح حال نویسان درباره جوانی او اطلاعاتی ارائه نمی‌دهند، اما احتمالاً در مدینه بزرگ شد. قاسم قبل از سال ۱۹۹ق/ ۸۱۵م به مصر آمد، و تا سال ۲۱۱ق/ ۸۲۶م در آنجا اقامت داشت. دلیل آمدن او به مصر معلوم نیست. یکی از منابع اشاره می‌کند که برادرش محمد، وی را برای گرفتن بیعت به آنجا فرستاد، ولی منابع دیگر اشاره‌ای به مأموریت وی در مصر نمی‌کنند. همچنین احتمال ندارد که قاسم علاوه بر فعالیت دینی اش - چنانچه منابع زیدی متأخر به او نسبت داده‌اند - قیامی را در مصر زمینه‌چینی کرده باشد. قاسم پس از ترک مصر در «الرُس» در نزدیکی مدینه، جایی که در سال ۲۴۶ق / ۸۶۰م در آن از دنیا رفت، سکونت گزید. از آثار خود قاسم برمی‌آید که او معلم و مبلغ دین و مدافع آن در مقابل مخالفان داخلی (حکام ستمگر، گناهکاران و مشبهه) و مخالفان خارجی (فلاسفه، مسیحیان و مانویان) بوده است. وی تا حد زیادی از مکتب اعتزال متأثر بود و آثارش زمینه پذیرش دیدگاه معتزله توسط زیدیان متأخر را فراهم کرد. اهم موضوعات کلامی قاسم عبارتند از: براهینی بر وجود خدا، خلقت جهان، وحدت خدا و صفاتش، عدل الهی، ایمان و کفر، و امامت.<sup>۱</sup>

هدف مقاله حاضر تحلیل نظریه قاسم درباره امامت است، که متشکل از سه موضوع عمده است: الف. لزوم نصب امام؛ ب. نشانه‌های حاکی از امام بر حق؛ ج. رد عقاید رافضیان درباره امامت.

### (۱)

مادلونگ در آغاز بحث در پیرامون نظریه امامت از دیدگاه قاسم اظهار می‌دارد:

۱. رک: مادلونگ، امام قاسم بن ابراهیم و اعتقادات زیدیه، برلین، ۱۹۶۵، ص ۹۶-۸۶.

«قاسم در اصول پنج‌گانه اعتقادی خود هیچ اشاره‌ای به نظریه امامت نکرده است،<sup>۱</sup> هر چند این نظریه به طور ضمنی در اصل پنجم وجود دارد. وی در اکثر آثار خود اصلاً به این مسئله نپرداخته است. به احتمال بسیار این موضوع، دغدغه اصلی او نبوده و به طور قطع زیدی بودن وی تا بدان حد بود که تصمیم اشتباه درباره جانشینی پیامبر(ص) را منشأ تمام شرارت‌ها در اسلام نداند. به نظر او پیامدهای این اشتباه بیشتر از خود اشتباه، خطرناک و نگران‌کننده بود. بی‌گمان هواداران قاسم بیشتر از خود او به مسئله امامت توجه داشته‌اند. مباحث کمی از امامت به او منسوب است. قاسم در پاسخ به سؤالی در مورد ضرورت امامت و راه‌های شناخت امام کتاب تثبیت الامامه را تألیف کرد».<sup>۲</sup>

به هر حال این حقیقت که قاسم در اصول دین پنج‌گانه خود اشاره‌ای به مسئله امامت نکرده، ثابت نمی‌کند که امامت دغدغه خاص وی نبوده است. علاوه بر این، مسئله خروج از سلطه ظالمان به عنوان یک اصل مطرح نیست، اما قاسم آن را خیلی مهم تلقی کرده و رساله‌ای طولانی را با عنوان کتاب الهجره به آن اختصاص داده است. در مقابل، اصل سوم یعنی وعد و وعید، جای کمی را در آثار وی به خود اختصاص داده است. علی‌القاعده اهمیت نسبی اندیشه‌های قاسم را نباید با معیار اصول پنج‌گانه وی سنجید، زیرا اصول پنج‌گانه وی جامع همه این نظرات نیست، بلکه چنانکه مادلونگ اشاره می‌کند، اصول پنج‌گانه حاوی چکیده‌ای از اغلب افکار وی است.<sup>۳</sup>

بیشتر رساله‌های قاسم به دو اصل اول، یعنی توحید و عدل خداوند می‌پردازند. مسئله امامت - نه از جنبه سیاسی اش -<sup>۴</sup> جایگاه مهمی نزد قاسم داشت؛ او چند اثر را به این مسئله اختصاص داده و در کتاب الامامة<sup>۵</sup> و کتاب تثبیت الامامة به بحث ضرورت نصب

۱. اصول پنج‌گانه دین اسلام از نظر قاسم عبارتند از: ۱. توحید ۲. عدل ۳. وعد و وعید ۴. قرآن کتابی همگون است و هیچ تناقضی در آن وجود ندارد و سنت عبارت است از آنچه در قرآن به آن اشاره شده است. ۵. استفاده از مستغلات و کسب منافع و تجارت در جایی که ظالمان حاکم هستند ممنوع است. همچنین رک:

رسائل العدل والتوحيد، ویراسته محمد عماره، ۱۹۷۱م، جلد اول، ص ۱۴۲.

۲. مادلونگ، امام، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۱۰۴.

۴. همان، ص ۱۵۰.

۵. مادلونگ در اصالت این اثر بنا به دلایلی تردید دارد: الف. زبان نوشتاری رساله ضعیف و در بعضی موارد غلط است. تفاوت بین این اثر و کتاب تثبیت الامامة که به احتمال قوی معتبر است و هر دو به یک موضوع پرداخته‌اند، بسیار واضح است؛ ب. مخالفان زیدیه یعنی مرجئه، قدریه، دشمنان خاندان پیامبر(ص) یا دشمنان علی (النواصب) و خوارج، آنگونه که در کتاب الامامة آمده‌اند، در سایر رساله‌های قاسم ذکر نشده‌اند. مخالفانی که او معمولاً آنها را نام می‌برد حشویه هستند که در این کتاب توجهی به آنها نشده است. علاوه بر این، این فهرست از مخالفان، دقیقاً با آنچه در رساله‌های فقهی منسوب به زید بن علی بارها به آنها اشاره

## امام و نشانه‌های او می‌پردازد. کتاب الرد علی الرافضة و الرد علی الروافض من اصحاب الغلوا

شده یکی است. احتمالاً تعبیر قدرید هم بیانگر مخالفان قضا و قدر است، لذا مادلونگ نتیجه می‌گیرد که نویسنده کتاب الامامة قطعاً فردی زیدی‌مذهب از مکتب قدیم کوفه بوده است. اما آشکار است که این رساله خیلی زود جزء رساله‌های قاسم قلمداد شده است، زیرا ابن ندیم (در الفهرست، ص ۱۹۳) و ابوطالب الناطق (در کتاب الافادة فی تاریخ الاممه السادة، ص ۳۷) آن را از جمله آثار وی می‌دانند.

به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری مادلونگ به قدر کافی مستند نیست، هر چند سبک نگارش کتاب الامامة کمابیش ضعیف است، ولی سبک قاسم حتی در رساله‌هایی که مادلونگ آنها را اصیل می‌داند همگون نیست. سبک نوشتاری قاسم در کتاب الرد علی الزیندیق و کتاب الرد علی الثزاری، با سبک وی در کتاب الدلیل الکبیر متفاوت است. سبک کتاب الرد علی الزیندیق از کتاب الرد علی الثزاری آشکارا ضعیف‌تر است. محتمل است که یکی از شاگردان قاسم آنچه را از استادش شنیده، نوشته باشد و این می‌تواند اشتباهاتی را که گاه در این متن رخ داده است، تبیین کند. در آثار قاسم به نام مرجئه و عقاید آنها هم اشاره شده است. رک: کتاب العدل والتوحد در رسائل العدل والتوحد، ص ۱۲۳-۱۲۱.

پس نتیجه‌گیری مادلونگ که مؤلف کتاب الامامة فردی زیدی‌مذهب از مکتب قدیم کوفه بوده است، قابل دفاع نیست. بتریه که آموزه‌های مکتب زیدی متقدم کوفه را شکل داده بودند، اعتقاد داشتند که امام باید توسط اهل حل و عقد (شورا) برگزیده شود. بعضی از آنها معتقد بودند که امامت فقط حق انحصاری کسانی از خاندان علی (ع) است که با ادعای امامت یا شمشیر قیام کنند (مادلونگ، امام، ص ۵۰ به بعد). اما قاسم که به نظر من مؤلف کتاب الامامة است (یا اولین منبع نویسنده این کتاب) با این دیدگاه که امام باید توسط شورا انتخاب شود مخالف است. قاسم در کتاب الامامة این سؤال را مطرح می‌کند که رسول خدا - که درود خداوند بر او باد - چگونه ابوبکر را به امامت برگزید: آیا او از ابوبکر برای شما به نام و با مشخصات نام برد؟ (سماهم لکم باسمه و عینه) یا اینکه به ویژگی‌های او اشاره کرد؟ یا اینکه امامت را به شورا واگذار کرد؟ یا اینکه در این باره سکوت اختیار کرد (نسخه خطی برلین، برگ ۵۵).

قاسم هر چهار روش انتخاب امام را بر مبنای روش متداول جدلی کلامی به بحث می‌گذارد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که محمد [ص] جانشین خود را از طریق وحی الاهی نصب کرد، اما بعد از او، امام مشروع باید بر اساس رابطه خویشاوندیش با پیامبر (قرابت) انتخاب شود. او باید مطیع‌ترین، پرهیزگارترین و عاقل‌ترین مردم باشد (برگ ۵۷). به عقیده قاسم امامت باید در موضع شناخته شده یافت شود. (یعنی فقط در یک فرد): ان الامامة لانكون الا فی موضع معروف (برگ ۵۷). قاسم هیچ‌جا از خروج به عنوان نشانه خاص شناخت امام سخن نگفته است.

می‌توان فرض کرد که مؤلف این کتاب یک جارودی است. جارودیه امامت ابوبکر، عمر و عثمان را نپذیرفتند، بلکه اعلام کردند که پیامبر علی را - وارثش (وصی) - به عنوان امام مشروع معرفی کرد. آنها معتقدند که جامعه آنگاه که پیمان وفاداری با اولین نفر از خلفای سه‌گانه غیر از علی بست، دچار اشتباه شد (مادلونگ، امام، صفحات ۴۴-۴۴؛ ناشی، کتاب اصول الشعل، ص ۴۲).

حال آنکه واضح است که بنابر کتاب الامامة، قاسم امامت ابوبکر و عمر را که از آنها یاد کرده و نفی هم نکرده، پذیرفته است. جارودیه معتقدند که هر یک از فرزندان امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، در صورتی که قیام مسلحانه کنند (خروج) می‌توانند امام باشند (مادلونگ، امام، ص ۴۷). همانگونه که دیدیم از نظر قاسم؛ خروج نشانه خاص امام نیست. در مباحث بعد خواهیم دید که مفاهیمی که در کتاب تثبیت الامامة مطرح شده در کتاب الامامة نیز آمده است.

۱. مادلونگ در اعتبار این رساله نیز تردید دارد (امام، ص ۹۹-۹۸). او استدلال می‌کند که نام قاسم و چهار تن از برادرانش در این رساله آمده است (رک: نسخه خطی برلین، برگ ۱۴۷) و سبک نوشتاری آن با کتاب الرد علی الرافضة متفاوت است. اما در نهایت چون ارتباطی بین دو رساله با توجه به محتوای آنها وجود دارد، مادلونگ

ناظر به ردّ نظریات رافضه در پیرامون امامت است.

(۲)

بیشتر فرقه‌های اسلامی معتقدند که انتخاب امام ضرورتی بی‌قید و شرط دارد. تنها فرقه نجدات - از خوارج - ابوبکر اصمّ و هشام القوطی با این اصل مخالفت کرده و معتقدند که اگر همه مردم پرهیزگار و عادل باشند، همه آنها با هم برابرند، بنابراین دلیلی بر اطاعت از یک نفر از آنها نیست.<sup>۱</sup>

دلیل عقلی انتخاب امام با تأکید بر این مطرح شده است که اگر جامعه امامی نداشته باشد، نابود خواهد شد، زیرا هر فردی بدون توجه به نیازها و احساسات دیگران خواهان رسیدن به اهداف خود است. این امر به سرقت و قتل منجر خواهد شد. بیشتر معتزلیان معتقدند که انتخاب امام در ابتدا به دلیل عقلی و سپس به دلیل نقلی، برای جامعه ضرورت دارد، در حالی که اشاعره سنت را در جایگاه اول و عقل را در مرتبه دوم قرار می‌دهند.<sup>۲</sup> شیعیان دوازده‌امامی در این موضوع از معتزلیان پیروی می‌کنند.<sup>۳</sup> اگرچه زیدیان متأخر به نفع سنت رأی می‌دادند،<sup>۴</sup> قاسم روش خود را مبتنی بر عقل و نقل قرار

نتیجه می‌گیرد که کتاب الرد علی الروافض، طبق اندیشه قاسم توسط یکی از شاگردانش که احتمالاً یکی از پسرانش می‌باشد، نوشته شده است، کسی که آثارش را به خوبی می‌شناخته است.

تنها اثر منسوب به قاسم که اعتبارش را به کلی می‌توان انکار کرد، کتاب الکامل المنیر است که ردیه‌ای بر خوارج است. امامان زیدی نامی از آن نبرده‌اند. در دست‌نویس مولف که در آن تمام آثار قاسم گردآوری شده است، نیز یافت نمی‌شود. سبکش با سبک قاسم بسیار متفاوت است و پاسخ‌های او به خوارج حاکی از آن است که مؤلف شیعه امامی است. مقایسه کنید: مادلونگ، امام، صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۲.

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ص ۹۲. به گفته ناشی اکبر (متن عربی، صفحه ۸۳-۸۲) معتزله در بحث وجوب نصب امام به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی معتقدند که نصب امام واجب است؛ گروه دیگری معتقدند که اگر مسلمانان بخوانند، می‌توانند امام داشته باشند. ناشی اکبر در میان مخالفان وجوب نصب امام اشاره‌ای به ابوبکر اصم نکرده است (فان. اس، «الاصم» دائرة المعارف اسلام، ویرایش دوم).

۲. گیب، «دیدگاه ماوردی نسبت به خلافت»، فرهنگ اسلامی، ج ۲ (۱۹۳۷)، ص ۲۵. اما برخی از معتزلیان، همچون ابوعلی جیانی، ابوهاشم جیانی و عبدالعبار معتقدند که ضرورت انتخاب امام فقط مبتنی بر سنت است. رک: مادلونگ، امام، صفحه ۱۴۳؛ عبدالعبار؛ المغنی، ج ۲۰، قسمت اول، ص ۱۷۰۴۰؛ مقایسه کنید: سیف‌الدین آمدی، غایة المرام فی علم الکلام، قاهره، ۱۹۷۱، ص ۳۶۴ به بعد.

۳. احمد محمود صبحی، نظریه الامامة لدى الشيعة الاثنا عشرية، قاهره، ۱۹۶۹، صفحات ۷۷-۶۹. [جهت آگاهی از نقد این سخن و آشنایی با تأثیرات شیعه بر معتزله رک: قاسم جوادی، تأثیر اندیشه‌های کلامی شیعه بر معتزله، فصلنامه هفت آسمان، ش ۱، ۱۳۷۸، ص ۱۳۷-۱۶۶؛ محمد جاودان، اندیشه‌های نظام تحت تأثیر شیعه، فصلنامه هفت آسمان، ش ۵، ۱۳۷۹، ص ۱۷۷-۲۰۸.]

۴. مادلونگ، همان.

داد. بر طبق نظر قاسم انتخاب امام برای وجوب دفاع از جامعه در برابر دشمنان خارجی‌اش، دفاع از ضعفا در مقابل اقویا، و دفاع از اماکن مقدس ضرورت دارد. امام مردم را به پیروی از دستورات الهی ترغیب و راهنمایی می‌کند و اگر امام نباشد، مردم گمراه می‌شوند.<sup>۱</sup> بعد از پیامبر (ص) مردم نمی‌توانند بدون امام باشند، زیرا بدون امام، مردم خونریزی و هتک حرمت می‌کنند، اقویا ضعفا را از پای درمی‌آورند و قوانین و مجازات‌ها (احکام و حدود) ملغی می‌شوند.

به بیان قاسم، ضرورت انتخاب امام با خرد (حکمت) مشهود در خلقت ارتباط دارد. خداوند جهان را خلق کرد، زیرا اراده کرد که خلق کند. بعید است که خداوند حکیم اشیاء را خلق کند، آنگاه اراده کند که آنها را نابود کند. خداوند اشیاء را به بهترین وجه ممکن خلق کرد. و نیز آفرینش حیواناتی که انسان‌ها می‌توانند آنها را تسخیر و رام کنند، نشان می‌دهد که خداوند دیگر موجودات را برای بقای بشر خلق کرده است.<sup>۲</sup>

قاسم زندگی انسان را به سه دوره تقسیم می‌کند؛ در دوره اول، انسان در تربیت و پرورش خود به والدین وابسته است. در دوره بعدی، که دوره تلاش برای فراهم کردن غذا است، انسان مستقل از والدین است. در سومین دوره، که دوره انجام خیر و شر است (اکتساب الحسنه والسیئه)، انسان نیاز به راهنما و مربی دارد. در این دوره غریزه جنسی و میل به غذا در انسان شکل می‌گیرد و اگر کسی نباشد که این امیال را محدود و مهار کند، مردم برای برآوردن این خواسته‌ها با یکدیگر به جنگ می‌پردازند و باعث نابودی جهان می‌شوند. خداوند ازدواج را برای مهار میل جنسی بنا نهاد و دیگر حدود مشخص را برای مهار فعالیت‌های دیگر آنها قرار داد. هر کس پایش را از این حدود فراتر نهد، مجازات می‌شود. مردم نیاز به یک راهنمایی دارند که این حدود را به آنها تعلیم دهد و این راهنما همان امام است. همچنین اگر مردم از امام فرمانبرداری نکنند، او مجازاتشان می‌کند، و اگر از امام پیروی کنند، به آنها پاداش می‌دهد. به این ترتیب مردم در امنیت خواهند بود.<sup>۳</sup>

همچنین قاسم ضرورت وجود امام را از دو فریضه نماز و زکات نیز استفاده می‌کند؛

۱. کتاب تثبیت الامامة، نسخه خطی برلین، برگ ۸۲؛ کتاب الامامة، نسخه خطی برلین، برگ ۵۷. [گفتنی است که در حال حاضر تمام رسائل و کتب قاسم رسی؛ از جمله کتاب تثبیت الامامة و کتاب الامامة به چاپ رسیده است، رک: سیدعلی موسوی‌نژاد، تراث الزیدیه، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۳. مترجم.]

۲. کتاب تثبیت الامامة، برگ ۸۳.

۳. همان.

از آنجا که نماز جمعه در روز جمعه توسط امام جمعه اقامه می‌شود و امام خطبه می‌خواند، اقتدا به امام برای اقامه نماز واجب است و از آنجا که خواندن نماز جمعه بر همه مسلمانان واجب است، لزوماً امامی باید در کار باشد. همچنین فریضه صدقه دادن بدون امامی که پول را از مردم بگیرد و بین مستمندان تقسیم کند، اجرا نمی‌شود.<sup>۱</sup>

معمولاً در کتاب الامامة بیان می‌شود که امام باید به این دلیل انتخاب شود که مردم به خاطر حضور و تلاش‌های او فرائض را انجام می‌دهند: «بدان که واجب‌ترین فریضه، فریضه امامت است (یعنی انتخاب امام)، (افرض الفرائض و اوکدها نصب الامام)، زیرا بدون امامت هیچ فریضه‌ای انجام نمی‌گیرد (لانه جميع الفرائض لاتقوم الا بها). این فریضه به هیچ‌وجه قابل تغییر نیست (و لایجوز تبدیل فریضة الامامة)، زیرا مستلزم خسارتی است که در دیگر فرائض نیست (لان فيها من الفساد ما لیس فی غيرها).<sup>۲</sup>

ضرورت انتخاب امام در قرآن نیز آمده است؛ در ابتدا قاسم اثبات می‌کند که خداوند بعضی از مخلوقات را برگزیده و آنها را بر دیگران ترجیح داده است. وی به آیه «هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات» (انعام، ۱۶۵) استناد کرده و در ادامه به آیاتی که خداوند ابراهیم را به عنوان امام و نیز ائمه دیگر را از میان فرزندان اسرائیل برگزید، تمسک می‌جوید. بر طبق تفسیر قاسم از آیه ۶۸ سوره آل عمران<sup>۳</sup> و آیه ۱۲۹ سوره بقره،<sup>۴</sup> محمد (ص) وارث ابراهیم است. اما واضح‌ترین برهان و روشن‌گرترین وحی در رابطه با ضرورت امامت، و آنچه بر امت واجب است (و این دلیل و انور تنزیل فی وجوب الامامة و ما یجیب منها علی الامة) این سخن خداست که می‌فرماید: «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء، ۵۹). خداوند تبارک و تعالی در این آیه در کنار فرمان به اطاعت خود و پیامبر، به اطاعت از صاحبان قدرت فرمان داده است. خداوند تبارک و تعالی فقط به امر معلومی دستور می‌دهد (و لایأمر تبارک و تعالی الا بمعلوم غیر مجهول).<sup>۵</sup> طبق نظر قاسم صاحبان قدرت همان امامان هستند. وی در کتاب الامامة آخرین آیه نقل شده را دلیل آشکار ضرورت امامت بیان می‌کند. قاسم بعد از نقل آن می‌افزاید: «خداوند به پیروی کسی که معلوم است دستور داده» (فأمر بطاعة معلوم غیر مجهول).<sup>۶</sup>

۲. کتاب الامامة، برگ ۵۶.

۱. همان، برگ ۸۷.

۳. [ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین امنوا، و الله ولی المؤمنین].

۴. [ربنا و ابنت فیهم رسولا منهم یتلو علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم، انک انت العزیز

۵. همان، برگ ۸۲.

الحکیم]

۶. کتاب الامامة، برگ ۵۷.

نزد قاسم تنها حدیثی که به عنوان دلیل ضرورت امامت جلوه می‌کند این حدیث است که: هر کسی بدون داشتن امامی بمیرد، همانند یک بت پرست مرده است (من مات لا امام له مات میتاً جاهلیة).<sup>۱</sup> در کتاب الامامة به این حدیث اشاره شده، آنجا که می‌گوید: «اگر امامی نباشد، دین به بت پرستی باز می‌گردد».<sup>۲</sup>

### (۳)

پس از اثبات ضرورت امامت و استنتاج ضرورت آن از عقل، قرآن و سنت، لازم است بدانیم چه کسی امام است؟ طبق نظر قاسم، باید هویت امام، معلوم و نشانه‌های منسوب به او خالی از ابهام باشد تا این‌که هیچ مدعی دروغینی نتواند امامت را به خود نسبت دهد. فقط امام یقینی می‌تواند با مجازات، گناهکاران را منع کند و طاعت‌کنندگان را پاداش دهد.<sup>۳</sup>

بنابر نظر قاسم، راهنمایان بشر سه دسته هستند: الف. رسولان و پیامبران (رسل، انبیاء)، ب. وارثان (اوصیاء)، ج. جانشینان انبیاء (خلفای انبیاء) که به آنها امام نیز گفته می‌شود. تفاوت بین انبیاء، وارثان انبیاء و ائمه را از طریق نشانه‌های آنها می‌توان تشخیص داد. قاسم قائل است که پیامبران که بالاترین درجه را در میان راهنمایان بشر دارا هستند، از طریق معجزاتی (آیه) که به دست آنها واقع می‌شود، شناخته می‌شوند. او به معجزات موسی، عیسی و محمد اشاره می‌کند.

اوصیاء با سه نشانه از ائمه متمایزند: الف. خداوند آنها را با نام برگزیده است، ب. رسولان جایگاه مخصوص آنها را می‌دانند، ج. انبیاء آنها را با سخنان تأییدآمیزشان مشخص کرده‌اند.<sup>۴</sup>

قاسم، علی را به عنوان الگویی برای وصی مطرح می‌کند. عبارت ذیل مرتبه والای علی را بیان می‌کند: «آینده را می‌دانست (این علم از پیامبر (ص) به او منتقل شده است). همچنین او به همه علوم و ادیان گوناگون احاطه داشت. او اسرار قرآن را می‌دانست، در

۱. کتاب تئیت الامامة، برگ ۸۲. مقایسه کنید: ابن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۹۶. شیعه دوازده امامی از این حدیث برای اثبات اینکه امامت از اصول دین است، بهره می‌برد. رک: صحیح، نظریة الامامة، صفحه ۶۴؛ مقایسه کنید:

۲. کتاب الامامة برگ ۵۷.

مادلونگ، امام، ص ۹۵.

۳. کتاب تئیت الامامة، برگ ۸۴.

۴. کتاب تئیت الامامة، برگ ۸۴.



نبرد شجاع بود و از جمله اولین کسانی بود که به خدا ایمان آورد. او سخنور بود.<sup>۱</sup>  
 نشانه‌های منسوب به امام عبارتند از: الف. خویشاوندی نزدیک با پیامبر(ص)  
 (قربانیت). ب. کمال عقلی (کمال الحکمة).<sup>۲</sup> ج. پرهیزگاری (تقوا).<sup>۳</sup> این نشانه‌ها برای امام  
 در کتاب الامامة و کتاب المسائل قاسم نیز آمده است.<sup>۴</sup>

قاسم قربانیت و خویشاوندی نزدیک با پیامبر(ص) را از آیات قرآن استنباط می‌کند.  
 (مثلاً آیه ۲۶، سوره ۵۷ و آیه ۲۷، سوره ۲۹) که می‌گوید: «نبوت به ذریه پیامبران  
 می‌رسد».<sup>۵</sup> ظاهراً او هیچ آیه‌ای از قرآن را پیدا نکرده است تا سخنش را مبنی بر اینکه  
 امام باید نسبت خویشاوندی نزدیک با پیامبران داشته باشد صراحتاً تأیید کند. گاهی او  
 سخن خود را مبتنی بر آیاتی از قرآن می‌کند که فقط به خاندان پیامبری خاص اختصاص  
 دارد و هیچ اشاره‌ای به اینکه نبوت به ذریه منتقل می‌شود، ندارد. در مقام اثبات اینکه  
 حکمت از نشانه‌های امام است، او مثال داود را شاهد می‌آورد.<sup>۶</sup>

قاسم با حق انتخاب امام از سوی جامعه مخالفت می‌کند (اختیار). فقط انسان  
 شایسته یا بهترین انسان (فاضل یا افضل)، امام مشروع است. برای شخصی که معلوم  
 است دیگران از او برترند (مفضول)، امامتی نیست.

قاسم در جواب سؤالی درباره اثبات امامت علی بن ابی طالب بیان می‌کند که بر مردم  
 واجب است از علی اطاعت کنند و او را به خاطر برتری در دین خدا، بر دیگران مقدم  
 بدانند. هر کس دیگری را بر او مقدم بدارد، مفضول را بر افضل مقدم داشته است.<sup>۷</sup>

۱. همان، برگ ۸۴. مقایسه کنید: برگ ۱۳۱. برای آگاهی از شخصیت و صفات علی(ع)، رک: دنادلسون، مذهب  
 شیعه، لندن، ۱۹۳۳، فصل ۴: روبین، پیامبران و اسلاف، صفحات ۴۵ به بعد.

۲. کتاب تثبیت الامامة، برگ ۵۸. قاسم در اینجا دو نشانه را مطرح می‌کند، در حالی که در جاهای دیگر نشانه  
 سومی به نام پرهیزگاری (تقوا) را نیز مطرح می‌کند.

۳. همان، برگ ۸۲ و ۸۷. ۴. همان، برگ ۵۷ و ۶۰.

۵. کتاب تثبیت الامامة، برگ ۸۶. [و لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب (حدید: ۲۶)؛ و  
 وهبنا له اسحاق و یعقوب و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب (عنکبوت: ۲۷)].

۶. همان، برگ ۸۶. در سنت اسلامی، داود هم به عنوان امام و هم به عنوان پیامبر ظاهر می‌شود. اما تأکید بیشتر  
 بر نقش دوم او متمرکز است. رجوع کنید: مدخل داود، دائرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، ج ۲، صفحه ۱۸۲.

۷. همان، نسخه خطی برلین، برگ ۱۳۱. امامت متعلق به بهترین افراد روی زمین است (خیر اهل الارض) کسی  
 که برتری (فضل)، پرهیزگاری (زهد) و علم او (علم) برای مردم آشکار است. رک: کتاب الرد علی الرافضة،

نسخه خطی برلین، برگ ۱۰۶. مقایسه کنید: پینس، «واژه شیعه»، مطالعات اورشلیم در عربی و اسلام، ش ۲  
 (۱۹۸۰)، ص ۱۶۹-۱۷۰. در پاسخ به این سؤال که آیا امکان دارد دو امام در یک نسل وجود داشته باشد؟ قاسم

با اشاره به آیه ۷۶ از سوره ۱۲ می‌گوید: «همواره فردی وجود دارد که از دیگری در علم پیشی بگیرد»، رک:  
 کتاب المسائل، برگ ۵۷.

الهادی الی الحق، قول پدر بزرگش قاسم بن ابراهیم را دلیلی بر جواز امامت یک فرد بدون رضایت جامعه، وبدون بیعت دونفر یا تعداد بیشتری از مسلمانان قرار داده است.<sup>۱</sup> دلایل عقلی مورد استناد قاسم نشان می‌دهد که او برتری امام را طبق عقل، متأخر از نقل دانسته و نسبت خویشاوندی نزدیک با پیامبر(ص) و مخالفت با این دیدگاه را که مردم باید امام را انتخاب کنند نیز در نقل جست‌وجو می‌کند.

جست‌وجوی امام از طریق خویشاوندی نزدیکش با پیامبر(ص)، در دوره حکومت‌های مستبد آسان‌تر است، اما اگر امام با نام شناخته شود، در معرض آزار ستمگران قرار می‌گیرد.<sup>۲</sup> جست‌وجوی امام بر اساس انتخاب و رأی مردم، زمان پیدا کردن امام را طولانی می‌کند و موجب می‌شود که بسیاری از قوانینی که امام مسئول اجرای آنها است، اجرا نگردد و بدین جهت در کار مردم قصور شود و آنها آسیب بینند. خداوند می‌خواهد امور را بر مردم آسان کند، بنابراین راهی را به آنان نشان می‌دهد که آنها به آسانی بتوانند امام را بیابند.<sup>۳</sup>

قاسم دو دلیل علیه اصل انتخاب امام از طریق جامعه ارائه می‌دهد؛ اولین دلیل مبتنی بر قرآن است. این خداوند است که امام را انتخاب می‌کند نه مردم. خداوند به مردم قدرت انتخاب اموری را که او (مستقیماً) به آنها اعطا نفرموده است، نمی‌دهد. آنها قطعاً اختیاری در ارتباط با مهم‌ترین موضوع دینی ندارند.<sup>۴</sup>

دومین دلیل بنابه روش استدلالی موسوم به الزام خصم، مطرح می‌شود. سؤال این است که چه کسی امام را انتخاب می‌کند، مردم عادی یا اهل حل و عقد؟ اگر جامعه انتخابگر امام باشد، انتخاب امام مجتنب است، زیرا اعضای جامعه در سطح جهان پراکنده‌اند و تعداد آنها به خاطر تولد و مرگ ثابت نیست و پذیرفتنی نیست که خدا وظیفه‌ای را که خارج از قدرت انسان است، بر او تکلیف کند. اگر انتخاب در دست خواص است، پس باید پرسید نخبگان چه کسانی هستند؟ و چگونه می‌توان آنها را شناخت؟ اگر آنها از طریق دانش و فضیلت شناخته می‌شوند، چه کسی ادعا می‌کند که با آنها ارتباط دارد؟ اگر توده مردم شایسته ادعای ارتباط با نخبگان هستند، آنها شایسته‌ترند تا بدانند امام چه کسی است، زیرا او بر افراد بافضیلت در بین مردم برتری

۱. مادلونگ، امام، صفحه ۱۴۲، یادداشت ۲۴۸. ۲. کتاب تئیت الامامة، برگ ۸۶.

۳. همان، برگ ۸۶.

۴. همان، برگ ۸۱.

دارد. در نتیجه قاسم روش الزام خصم را تا اثبات اینکه ممکن نیست هیچ گروهی از افراد، امام را انتخاب کنند، ادامه می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که انتخاب امام ممکن نیست.<sup>۱</sup> همچنین قاسم در کتاب الامامة، با اصل انتخاب امام مخالفت می‌کند. از طرفی اگر امامت برخاسته از والاترین جایگاه و نزدیک‌ترین جایگاه به پیامبر باشد (اذا خرجت من ارفع المواضع و اقربها الى الرسول)، هر گروهی (فرقه) از جامعه ادعای امامت نموده، اختلاف رخ می‌دهد و هر اختلافی زوال دین را در پی دارد. از طرف دیگر اگر امامت مبتنی بر خویشاوندی نزدیک با پیامبر نباشد، بلکه مبتنی بر منابع مختلف باشد (معادن مختلفه)، پس نیاز به شورا داریم، حال اعضای شورا باید از مکان‌های مختلف و از اقصی نقاط باشند. حتی اگر اجتماع آنها ممکن باشد، مقاصدشان مختلف است. پس هر گروهی از شورا ادعای امامت خواهد کرد. مجادله آنها به جنگ می‌انجامد و جنگ منجر به نابودی می‌شود و چون خداوند منفعت را برای مؤمنان می‌خواهد، پذیرفتنی نیست که خدا به نحوی به بندگان بر حمایت از فریضه‌ای دستور دهد که سبب نابودی آنها شود.<sup>۲</sup> نیل به یقین در این باره که قاسم پیرو جارودیه یا بتریه است، ممکن نیست. مادلونگ تأکید می‌کند که «قاسم در نظریه امامت خود آشکارا دیدگاه بتریه را رد می‌کند. جارودیه معتقدند که از ابتدا فقط علی جانشین مشروع پیامبر بود».<sup>۳</sup> اما قاسم در هیچ جایی از آثارش آشکارا نمی‌گوید که پیامبر علی را به جانشینی‌اش منصوب کرده است. قاسم در پاسخ به این سؤال که آیا علی به وسیله پیامبر از طریق وصیت به امامت منسوب شده است، بدینسان که بگوید: «تو امام هستی»، قاسم با تردید می‌گوید: «به صورت کافی و مشخص به آن اشاره شده است».<sup>۴</sup> عبارتی که می‌گوید: «علی باید بر دیگران مقدم باشد» (برگ ۸۹)، ثابت نمی‌کند که قاسم امامت ابوبکر و عمر را غیر مشروع می‌داند، بلکه بیانگر آن است که علی در میان خلفای نخستین برترین بود.<sup>۵</sup> این تصور که علی افضل است، اما به هر حال ابوبکر و عمر جانشینان مشروع و خلیفه هستند، بر مبنای گزارش

۱. کتاب تثبیت الامامة، برگ ۸۶، مقایسه کنید: ابن حزم، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، قاهره، ۱۳۲۱ هجری،

ج ۴، ص ۱۶۸.

۲. مادلونگ، امام، صفحه ۱۴۴.

۳. کتاب المسائل، برگ ۲۳؛ مادلونگ، امام، صفحه ۱۴۳. طبق اصل نص در شیعه دوازده‌امامی (یعنی واگذاری امامت از طریق نصب صریح) پیامبر(ص) قبل از وفاتش به وضوح علی را به جانشینی خود نصب نمود. درباره عقیده جارودیه بنگرید: ناشی، کتاب اصول النحل، صفحه ۴۲.

۴. قاسم همچنین بیان می‌کند که وفاداری به علی (ولایة یا موالات) از جمله مهم‌ترین فرائض هر مسلمان است، رک: کتاب المسائل، برگ ۲۳.

ناشی اکبر، عقیده بتریه است. علی بن ابی طالب برترین افراد (افضل الناس) بعد از پیامبر خدا - سلام و درود خدا بر او باد - و مناسب ترین فرد برای امامت بود. بتریه اظهار می کنند که بیعت با ابوبکر و عمر - خدا هر دوی آنها را رحمت کند - یک اشتباه نبود، زیرا علی با هر دوی آنها بیعت نمود و به امامت آنها رضایت داد.<sup>۱</sup> این عقیده را، معتزله بغداد که بعضی از منابع، آنها را به عنوان فرقه ای زیدی قلمداد کرده اند، نیز پذیرفته اند.<sup>۲</sup> همچنین سلیمان بن جریر از متکلمان زیدی متقدم که اطلاعات کمی درباره او داریم، انتخاب ابوبکر را اشتباه (خطا) نه گناه (فسق) تلقی می کرد، زیرا امامت مفضول، اگر خردمند و دارای صفات پسندیده باشد، موجه است.<sup>۳</sup> سلیمان بن جریر، مثل قاسم، معتقد است که پیامبر تلویحاً به امامت علی اشاره کرده است، اما صراحتاً او را امام قرار نداده است (و اشار الیها علی غیر سیل النص).<sup>۴</sup>

وقتی قاسم به مخالفت با خلافت عمر برمی خیزد، مخالفتش با مسئله امامت سیاسی نیست.<sup>۵</sup> طبق نظر مادلونگ، او علم عمر را نقد می کرد، نه فرمانروایی او را.<sup>۶</sup> مادلونگ می افزاید: «اساساً بحث قاسم، بیشتر متوجه سنت مکتبی است که با عمر و پسرش عبدالله مرتبط است. در مقابل، قاسم، ابن عباس را می ستود که دیگر مکتب مدینه را می پذیرفت، مکتبی که عمر و پسرش فقط تا حدودی به آن رضایت می دادند».<sup>۷</sup>

همچنان که بیان شد قاسم امامت عمر و ابوبکر را غیر مشروع نمی داند. بنابراین در این موضوع با بتریه هم عقیده است. اما دیدگاه او درباره نشانه های اثبات مشروعیت امام از هر دو فرقه جارودیه و بتریه متفاوت است. او قیام به شمشیر را از نشانه های امام به حساب نمی آورد و معتقد است که امام نباید به وسیله جامعه انتخاب شود. علاوه بر خویشاوندی نزدیک با پیامبر (ص) که دو فرقه جارودیه و بتریه به عنوان نشانه اثبات امام مشروع می پذیرند، قاسم حکمت و خرد را به عنوان نشانه تلقی می کند. این نشانه در نظریه امامت زیدیان متأخر، در زمان نوه قاسم، الهادی الی الحق (م ۹۱۱ م) همراه با قیام به شمشیر مطرح شد.<sup>۸</sup>

در نهایت باید گفت که قاسم راه روشنی را برای شناسایی امام نشان نداده و دقیقاً

۱. رک: ناشی، همان، صفحه ۴۳؛ مادلونگ، امام، ص ۵۰-۷۰.

۲. مادلونگ، همان، صفحه ۴۲ به بعد.

۳. همان، صفحه ۶۳؛ وات، دوره شکل گیری، صفحه ۱۶۲.

۴. ناشی، همان، صفحه ۴۴، بند ۶۹.

۵. مادلونگ، امام، صفحات ۱۴۹ به بعد.

۶. همان، صفحه ۱۵۰.

۷. همان، صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۳۲.

۸. همان، صفحه ۱۴۴.

بیان نکرده که منظورش از خویشاوندی با پیامبر چیست؟ حاصل بیان مبهمش می‌تواند به کشمکش منجر شود که وی دشمنان خود را، یعنی کسانی که طرفدار انتخاب امام هستند، از آن برحذر می‌داشت. همچنین او به این پرسش پاسخ نداده است که چگونه گروه عظیمی از مردم می‌توانند بر یک نفر توافق کنند؟! علاوه بر این، آنچه شناخت امام را دشوارتر می‌کند، این بیان قاسم است که امام نباید اعلام کند که «من امام هستم».<sup>۱</sup> در واقع در کتاب الامامة<sup>۲</sup> قاسم می‌گوید که هر کسی که ثابت شود خردمندترین است، امام است، اما در اینجا نیز تأیید امامتش بر عهده جامعه است. به نظر می‌رسد قاسم معتقد است که شخصیت امام به قدری برتر از دیگران است که نباید هیچ اختلاف نظری راجع به هویت امام در کار باشد.

قاسم، علناً برای خودش ادعای امامت نکرد، اگرچه احتمالاً خودش را شایسته امامت می‌دانست، و گاهی تلویحاً به این شایستگی اشاره می‌کرد. اگر او خودش را برای امامت لایق می‌دانست، طبق آموزه زیدیان عمل می‌کرد که می‌گویند: «امام بر حق از خاندان پیامبر نمی‌تواند اختیاراً حکومت بر مسلمانان را ترک کند و آن را در دست غاصبان قرار دهد».<sup>۳</sup> زیدیان متأخر معتقدند که قاسم دست به شمشیر برده، حتی امام هم بوده است. اما به نظر می‌رسد که همه اینها بازنویسی تاریخ به نفع مقاصد زیدیان است. به هر حال در نتیجه جدال زیدیان، نظریه قاسم مرجعیتی یافت که دیگر دانشمندان زیدی نتوانستند با آن مخالفت کنند. کلاً در آثار قاسم هیچ تبلیغی برای قیام نیست، و هیچ واقعه قابل اعتمادی وجود ندارد که اثبات کند او قیام کرد، یا او را به عنوان امام می‌شناخته‌اند.<sup>۴</sup>

#### (۴)

قاسم به شدت بر رافضه<sup>۵</sup> می‌تازد و به اعمال و آموزه‌های آنان به نحو ذیل حمله

۱. همان، صفحه ۱۴۳؛ کتاب المسائل، برگ ۶۰.

۲. برگ ۵۸.

۳. مادلونگ، امام، صفحه ۱۴۵.

۴. همان، صفحات ۹۱-۹۶.

۵. کلمه رافضه مشتق از فعل رَفَضَ است که به معنای «رها کردن» می‌باشد. این کلمه را زیدیه برای کسانی به کار بردند که زید بن علی را رها کرده؛ از یاری او سرباز زدند. (ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۲۱). از این رو اصطلاح رافضه، فقط از سال ۱۲۰ یا ۱۲۲ هجری به بعد شناخته شده است. مقایسه کنید: فریدلیندر، «بدعت‌های شیعیان»، مجله جامعه شرق‌شناسی آمریکا، شماره ۲۹، سال (۱۹۰۹)، ص ۱۳۸-۱۴۱. اشعری کسانی را که عمر و ابوبکر را رها کردند، رافضه نامیده است، یعنی کسانی که عقیده دارند ابوبکر و عمر غاصبانی

می‌کند: ۱. آموزه آنها در باب وصایت، ۲. اعتقادشان به تشبیه،<sup>۱</sup> ۳. مساوات امامان با پیامبران، ۴. نظر آنان در مورد تقیه<sup>۲</sup>، ۵. رفتار امامان آنها.

۱. روافض معتقدند که هیچ دوره‌ای بدون وصی نیست. وصی کسی است که وصایت را از پیامبر یا وصی دیگر دریافت کرده باشد. بنابراین عقیده، وصی حجت خداوند است (حجة الله) که مردم را به ایمان به خداوند دعوت می‌کند. وصی بر همه دستورات الهی علم دارد. بنابراین مردم باید از او اطاعت کنند. تنها کسی که وصی را می‌شناسد وصی است که در زمان او هیچ‌کس در صفات با او برابر نیست. او می‌تواند راه خدا را پیدا کند.<sup>۳</sup> قاسم نظریه وصایت رافضه را در زمان فترت و فاصله بین دو پیامبر که در طول آن، مردم آن زمان راهنمایی ندارند، رد می‌کند، زیرا اگر در این وقفه‌های زمانی، امامان یا اوصیایی بوده‌اند که همه حلال‌ها و حرام‌ها را می‌دانستند، دیگر چه نیازی به آمدن پیامبران پس از حضرت آدم (ع) بود، زیرا امامان مردم را هدایت می‌کردند. این حقیقت که خداوند انبیاء و رسل را برای هدایت ملت‌ها فرستاده است، ثابت می‌کند که سلسله‌ای از اوصیاء وجود ندارند و اینکه هر کس به این سلسله معتقد باشد، منکر کتاب خدا است که از پیامبران و رسولانی صحبت می‌کند که خدا برای هدایت مردم فرستاده است.<sup>۴</sup> قاسم این اندیشه را که پس از حضرت آدم پیامبر یا رسول دیگری به سوی مردم فرستاده نشده است به براهمه که فرقه بدعت‌گذار و ملحد هندی است، نسبت می‌دهد. آنها عقیده دارند که آدم نبوت خود را برای شیث به ارث گذاشت (وصی)، و شیث آن را

بردند که از طریق اشتباه صحابه به خلافت انتخاب شدند. رک: وات، «رافضیان، مطالعات مقدماتی»، مجله خاورشناسی، شماره ۱۶ (۱۹۶۳). برای معنای احترام‌آمیز رافضه بنگرید: کلبرگ، مجله JAOS، شماره ۹۹ (۱۹۷۹)، ص ۶۷۷-۶۷۹. قاسم در دو رساله به رد رافضه پرداخته است: ۱. کتاب الرد علی الرافضة ۲. کتاب الرد علی الروافض. در رساله اول آموزه‌های هشام بن حکم و هشام بن سالم را نقد می‌کند (رک: برگ ۱۱۲). در رساله دوم، رافضه را به نحو توهمین‌آمیزی برای همه فرقه شیعی به جز زیدیه به کار می‌برد (برگ ۱۰۴).

۱. تشبیه یعنی نسبت دادن وضعیت، شکل و افعال انسانی به خدا. دیدگاه مقابل تشبیه معتقد است که خداوند به هیچ مخلوقی شبیه نیست. در نتیجه خدا شبیه انسان نیست. رک: رساله مسئله طبرین، تصحیح و ترجمه تفسیری رساله‌های قاسم بن ابراهیم در مجله (JSA)، شماره ۱، یادداشت ۷.

۲. تقیه به معنای کتمان پیش‌گیرانه است. بعضی از شیعیان امامی تقیه را با شرایطی پذیرفته‌اند، بعضی دیگر بر طبق تقیه عمل نمی‌کردند و ترجیح می‌دادند برای عقیده‌شان بچنگند. رک: «دیدگاه بعضی از شیعیان امامی درباره تقیه»، مجله شرق‌شناسی آمریکا، شماره ۹۵، (۱۹۷۵)، ص ۳۹۵-۴۰۲.

۳. رک: کتاب الرد علی الرافضه نسخه خطی برلین، برگ ۱۱۱.

۴. کتاب الرد علی الروافض، برگ ۱۱۱. [گفتنی است که پیامبران اولوالعزم شریعت جدید آورده‌اند و شریعت سابق را نسخ کرده‌اند و دیگر پیامبران در حکم امامان هستند. بسیاری از پیامبران مذکور در قرآن همان وظیفه امامان را انجام داده‌اند و شریعت جدیدی نیاورده‌اند. مترجم.]

برای وصی‌ای از پسرانش به ارث گذاشت. سپس براهمه وصایت را در سلسله‌ای از اوصیاء به خودشان می‌رسانند. به عقیده آنها هر کس بعد از آدم ادعای مأموریت از طرف او کند، ادعای دروغ و دعوی باطلی کرده است.<sup>۱</sup> این دیدگاه براهمه کاملاً با تعالیم قرآن که نشان می‌دهد خداوند رسولان را به سوی انسان‌های گمراه می‌فرستد، مخالفت دارد. در قرآن اشاره‌ای به عقیده رافضه در مورد وصایت نیامده است. همچنین قرآن خاطر نشان می‌کند که همه مردم گمراه بودند، در حالی که رافضه معتقدند که اوصیاء، یعنی کسانی که گمراه نشده، در راه راست هستند، در میان آنها بوده‌اند.<sup>۲</sup>

دلیل دیگر علیه آموزه وصایت به نبوت محمد(ص) [بازمی‌گردد. اگر محمد(ص) میراث را از وصی بپذیرد، وصی چه کسی است؟ او به هیچ وجه نمی‌تواند از عرب بوده باشد، زیرا هر عربی در آن زمان امی<sup>۳</sup> بود. همچنین ممکن نیست که غیر عرب باشد، زیرا قرآن به ما خبر می‌دهد که معلم پیامبر هیچ شخصی از دیگر امت‌ها نبود، و خداوند او را به زبان عربی مبین تعلیم داد.<sup>۴</sup> از سخنان رافضیان می‌توان استنباط کرد که پیامبر میراثی را قبول کرد که ضرورتاً او را به راه راست هدایت کرد، حال آنکه قرآن به ما می‌آموزد که محمد در ابتدا گمراه بود، سپس خداوند او را هدایت کرد. این دیدگاه رافضیان که ادعا می‌کنند بعضی از امامان آنها در کودکی راه راست را می‌شناختند، در مقابل آن قرار می‌گیرد.<sup>۵</sup>

قاسم در کتاب الرد علی الرافضة این عقیده رافضیان را که کودکان لایق امامت‌اند به

۱. ما قالت به الرافضة فی الاوصیاء من هذه المقالة فهو قول فرقة کافرة من اهل الهند يقال لهم البرهمية تزعم انه بامامة آدم من کل رسول و هدی مکتفیة و ان من ادعی بعده نبوة او رسالة فقد ادعی دعوی کاذبة و انه اوصی بالنبوة الی الشیث و ان الشیث اوصی الی وصی من ولده ثم بعددون وصیة بالاوصیاء الیهم. رک: همان، برگ ۱۱۲. این مضمون با تفاوت اندکی در کتاب الرد علی الروافض نیز آمده است، نسخه خطی برلین، برگ ۱۱۰. ۲. کتاب الرد علی الرافضة، برگ‌های ۱۱۱-۱۱۳.

۳. یعنی کسی که کتاب‌های مقدس را نمی‌شناسد. رجوع کنید: آیه ۷۸، سوره ۲؛ مدخل «امی» در دائرة المعارف اسلام، ویرایش اول، ج ۴، ص ۱۰۱۶. [بحث وصی قبل از پیامبر به اعتقادات اسماعیلیه باز می‌گردد و این نقد به شیعه اثناعشری وارد نیست. شیعه هم مثل بقیه مذاهب معتقد است که پیامبر اُمّی بوده و تربیت او به وسیله توفیقات الاهی صورت گرفته است. بنابراین قاسم رسّی اعتقادات اسماعیلیه را به همة امامیه نسبت می‌دهد که صحیح نمی‌باشد. مترجم]. ۴. کتاب الرد علی الرافضة، برگ ۱۱۳.

۵. همان، برگ ۱۱۳. قاسم در کتاب الرد علی الرافضة بیان می‌کند که هدایت‌نیافتگی محمد(ص) به این دلیل نبود که او برای خدا شریک گرفته بود و مثل گمراهی قریش و یهودیان و مسیحیان نیز نبود. [در جواب این دیدگاه می‌توان به حضرت یحیی(ع) و حضرت عیسی(ع) مثال زد که در کودکی راه راست را می‌شناختند و پیامبر خدا هم بودند. قرآن می‌فرماید: «یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیاً». مترجم].

سخنی نقد می‌کند؛ مسلمانان از انتخاب کودک به امامت منع شده‌اند، زیرا بر اساس سنت، اقتدا به کودک در نماز، خوردن آنچه او ذبح می‌کند، پذیرش شهادت او، مشارکت با او در خرید و فروش و ازدواج با او منع شده است و با توجه به شخصیتش اعتماد به او غیر ممکن است. شخصی که در این موارد نمی‌توان به او اعتماد کرد، در مسائل دینی نیز قابل اعتماد نیست.<sup>۱</sup> این‌که کودکی همچون حجت خدا ایفاء نقش کند پذیرفتنی نیست. در واقع خداوند محمد را وقتی فرستاد که او بالغ بود.<sup>۲</sup>

محمد [ص] می‌فرماید: من اولین مسلمان هستم (و انا اول المسلمین)،<sup>۳</sup> در حالی که روافض معتقدند، که قبل از محمد (ص) وصی بوده است، بنابراین، ایمان و آگاهی کامل وصی مقدم بر ایمان محمد [ص] و شناخت یقینی او است و این کاملاً مغایر تعالیم قرآن است. همین بحث در زمینه آموزه‌شان درباره ابراهیم [ع] کاربرد دارد. قاسم از دیدگاه رافضیان نتیجه می‌گیرد که نهایتاً رافضیان اوصیائی را می‌شناختند که محمد [ص] و ابراهیم [ع] آنها را نمی‌شناختند، اگرچه این مطلب درباره ابراهیم [ع] و محمد [ص] غیر قابل تصور است.<sup>۴</sup> بنابراین قاسم، با استفاده از روش الزام خصم، نظریه وصایت رافضیان را رد می‌کند. او همچنین در رد نظریه رافضیان که امامت موروثی است، آن را مغایر با این حقیقت می‌داند که جانشین امام حسن پسرش نبود، بلکه برادرش امام حسین بود.<sup>۵</sup> مادلونگ تأکید می‌کند که ردیه قاسم بر نظریه وصیت با دلیل او بر ضرورت نصب امام مغایر است: «قطعاً قاسم از این راه، دلیل خود بر اثبات امامت را تضعیف می‌کند. او خودش ضرورت امامت را بر اساس این سخن بنا نهاد که خالق حکیم نمی‌تواند مردم را بدون فراهم کردن معلمی که فرمان‌های الهی را بشناسد، رها کند. در اینجا نقض نظریه امامت قاسم آشکار می‌شود». <sup>۶</sup> ادعای مادلونگ قابل نقد است، زیرا تا آنجا که من می‌دانم، قاسم در هیچ جایی از آثارش توضیح نمی‌دهد که «خالق حکیم نمی‌تواند مردم را بدون معلمی که دستورات خدا را بشناسد رها کند»<sup>۷</sup> اما او آشکارا بیان

۱. همان، برگ ۱۰۵. [شیعه قائل است که اگر طفلی در گهواره می‌تواند پیامبر باشد، یقیناً می‌تواند امام هم باشد.

۲. همان، برگ ۱۰۸. مترجم.]

۳. آیه ۱۶۳، سوره ۶. ۴. کتاب الرد علی الرافضه، برگهای ۱۱۳-۱۱۴.

۵. رک: کتاب الرد علی الروافض، (نسخه خطی برلین، برگ ۱۰۵).

۶. مادلونگ، امام، ص ۱۶۶.

۷. [مع الاسف نویسنده فراموش کرده است که خودش در بحث از ضرورت انتخاب امام گفته است که: «به بیان

قاسم ضرورت انتخاب امام با حکمتی که در خلقت مشاهده می‌شود، ارتباط دارد». مترجم.]



می‌کند که جامعه به نحوی ساخته شده است که نیازمند به معلمی است که مردم بتوانند طبق نشانه‌های خاص، او را بشناسند. همانگونه که قبلاً گفتیم قاسم امامان را به سه دسته تقسیم می‌کند: پیامبران، اوصیاء و امامان. وی می‌گوید: زمان‌هایی بوده است که جامعه بدون هدایت حقیقی توسط معلمان (پیامبران، اوصیاء، امامان) سپری شده است.<sup>۱</sup> در بحث از این فواصل زمانی، قاسم منکر وجود رهبرانی نیست که جامعه‌شان را از نابودی مطلق حفظ کرده‌اند. تأکید قاسم بر نوع معلمانی است که به فرمان‌های الهی آگاه هستند. بنابراین، خدا پس از آنکه دستوراتش را در قرآن بیان کرد، مردم موظف به یافتن امامی هستند، که آنها را به انجام دستورات هدایت کند. بنابراین بیان قاسم درباره وظیفه انتخاب امام به زمانی بعد از محمد(ص) اشاره دارد. در آن زمان همیشه فردی که مردم طبق نشانه‌هایش او را می‌شناختند، در کار بوده است.<sup>۲</sup> همچنین قاسم علیه اصل موروثی بودن امامت از پدر به پسر، آنگونه که روافض معتقدند،<sup>۳</sup> استدلال می‌کند. این اصل با نشانه‌هایی که برای پیامبر و امام مشخص می‌کند، یعنی کمال عقلی و تقوا مخالف است: «اگر امامت و نبوت موروثی بود (وراثه)، آن دو نباید از [کشور] یمن به کشورهای دیگر می‌رفتند، زیرا هود پیامبری بود که باید نبوت را به اخلافتش منتقل می‌کرد، و نباید نبوت (الامر) را به دیگران می‌داد.»<sup>۴</sup> ممکن است قبول کنیم که چون در کتاب الرد علی الروافض، قاسم به امامت عامه می‌پردازد و نه به صورت خاص به امامت بعد از محمد(ص)، نشانه خویشاوندی نزدیک با محمد را بیان نکرده است.

۲. قاسم، رافضه را به خاطر اعتقاد به تشبیه سرزنش می‌کند. هواداران هشام بن سالم جوایفی، خداوند را به صورت انسان تشبیه می‌کردند، یعنی می‌گفتند که خدا به شکلی انسان است، اما از گوشت و خون نیست و به عبارت دیگر او جسم نیست.<sup>۵</sup> هشام بن

۱. [این دیدگاه نیز با آیه «لکل قوم هاد» در تعارض است. مترجم.]

۲. [همین استدلال را می‌توان در مورد اُمم گذشته نیز جاری کرد. خدا در قرآن می‌فرماید: «ما کنا معدبین حتی نبعث رسولاً». مترجم.]

۳. کتاب الرد علی الروافض، برگ ۱۰۵.

۴. همان، برگ ۱۰۶، روی صفحه ب، بند ۲، سطر ۸۶.

۵. الرد علی الإفضة، برگ ۱۱۲. مقایسه کنید: اشعری، مقالات، صفحه ۳۸، ۲۰۹؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، قاهره، ص ۶۹. از سوی دیگر بعضی از متکلمان موافقت می‌کنند که خداوند جسم است. اما این نظر را به صورت انسانی باشد رد می‌کنند. رک: اشعری، همان، صفحه ۲۱۰. [اکثر قریب به اتفاق متکلمان شیعه با الهام از بیانات حضرت امیر و ائمه دیگر با تشبیه و تجسیم به شدت مخالفت کرده‌اند. هشام فقط یکی از متکلمان امامیه است و بس. مترجم.]

حکم<sup>۱</sup> معتقد است که خداوند نور است<sup>۲</sup> و جسم شش ضلعی است (جثه مسدسه المقدار).<sup>۳</sup> او به مدد حرکات، علم پیدا می‌کند (يعلم بالحركة)،<sup>۴</sup> و در مکانی است (تحققاً به المكان)، و از جایی به جای دیگر حرکت می‌کند (ينتقل).<sup>۵</sup> او تصمیم‌های خود را تغییر می‌دهد (تبدوا له البدوات).<sup>۶</sup> و آسمان‌ها از وجودش خالی است (تخلو منه السماوات)، زیرا خداوند بر عرش قرار گرفته است (على العرش)، و در جای دیگر نیست.<sup>۷</sup> رافضیان همچنین متهم به این دیدگاه هستند که خداوند وقتی چیزی را می‌شناسد که به آن شی نزدیک باشد، زیرا او تنها هنگامی چیزی را می‌بیند که حجابی بین شی و او وجود نداشته باشد (و انه لا يبصر ما حجبه عنه حجب ولا يراه).<sup>۸</sup> قاسم، این عقیده را با نقل آیات قرآن رد می‌کند (آیه ۶، سوره ۵۸؛ آیه ۱۷، سوره ۲۲؛ آیه ۱۶، سوره ۵۰؛ آیه ۳، سوره ۶؛ آیه ۱۱، سوره ۴۲) که در آنها علم مطلق خداوند آشکارا به اثبات رسیده است. و دو آیه دیگر (آیه ۱۱، سوره ۴۲؛ آیه ۴، سوره ۱۱۲) نیز این را

۱. یک متکلم شیعی (متوفای ۱۷۹ق) برجسته‌ترین شارح کلام امامیه در زمان امامان جعفر صادق و موسی کاظم. درباره او رک: مادلونگ، دائرةالمعارف اسلام، ویرایش دوم، جلد ۳، ص ۴۹۶-۴۹۸.

۲. مقایسه کنید: اشعری، مقالات، صفحه ۷، ۳۱، ۳۲ و ۳۴. مشابه عموماً دیدگاه خود را بر این نکته بنا نهاده‌اند که خداوند نور آسمان‌ها و زمین است (آیه ۳۵، سوره ۲۴). قاسم فصلی از کتاب المسترشد خود را به رد آنهایی که معتقدند خداوند نور است اختصاص داده است (نسخه خطی برلین، برگ ۷۳). استدلال اصلی قاسم این است که نور مخلوق است، بنابراین خالق نمی‌تواند نور باشد.

۳. مقایسه کنید: اشعری، مقالات، ص ۳۱.

۴. این نظریه هشام بن حکم و ابو جعفر احول (که مخالفانش او را شیطان الطاق نامیدند) متکلم شیعی هم‌عصر هشام بن الحکم درباره علم خدا است. طبق نظر ابو جعفر احول، فقط خدا چیزی را اراده می‌کند که به آن علم دارد. اگر او چیزی را اراده نکند، پس به آن علم ندارد. «او چیزی را اراده می‌کند» به این معنا است که او حرکت می‌کند. و این حرکت اراده‌اش است، بنابراین اگر او حرکت کند، علم دارد. رک: اشعری، مقالات، صفحه ۲۲۰. بغدادی، الفرق، ص ۷۱، بند ۲، سطر ۷-۶.

۵. مقایسه کنید: اشعری، همان، صفحات ۳۲ و ۲۰۷.

۶. مقایسه کنید: همان، صفحه ۲۲۱؛ مادلونگ، «سهم شیعه و خوارج در کلام ماقبل اشعری» کلام فلسفی اسلامی، نیویورک، ۱۹۷۹، صفحات ۱۲۳-۱۲۴.

۷. همان، صفحه ۲۱۰ و ۳۳. آنان که معتقدند عرش مکان خداوند است: دیدگاه خود را با آیاتی که می‌گوید - خداوند بر عرش قرار گرفته است - تأیید می‌کنند (استوی علی العرش). مقایسه کنید: ابن حزم، کتاب الفصل، جلد ۲، صفحه ۱۲۳. قاسم، رساله کامل دیگری را به بحث از آیات صفات (صفات العرش والكرسي و تفسیرهما) نسخه خطی برلین، برگ‌های ۹۴ و ۱۰۰، اختصاص داده است. وی به پیروی از معتزله این آیات را تفسیر نموده است، مثلاً «استوی» را به سیطره پیدا کردن تفسیر کرده است.

۸. سؤال این است که آیا خداوند اشیایی را که به وسیله اشیاء دیگر پوشیده است می‌بیند؟ به آنها علم دارد؟ به نظر هشام بن حکم، خداوند نه چیزی را که توسط دیگر چیزها پوشیده است می‌بیند، و نه به آن علم دارد، مگر اینکه خداوند شعاعی از انوار را به سوی آن چیز پنهان بفرستد، و آن نور به آن اشیاء برسد، و با تماس آن نور با اشیاء، او می‌تواند از چیز پنهان آگاهی پیدا کند. رک: اشعری، مقالات، صفحه ۳۳ و ۲۲۱.

اثبات می‌کند که خداوند شبیه به هیچ چیز نیست. اگر خداوند نور یا جسم بود، چیزهایی نظیر او وجود داشتند، زیرا او با آنها در جسمیت و نوریت یکسان بود. از این گذشته، اگر او نور بود، تاریکی (ظلمة) باید ضد او می‌شد، اما خداوند برتر از این است که هم‌تراز یا ضد چیزی باشد. بنابراین هر کس به تشبیه اعتقاد داشته باشد، برای خدا شریک قائل شده است، هر چند قصد انجام این کار را نداشته باشد.<sup>۱</sup> رافضیان در جهت عکس نیز به تشبیه متهم هستند. نه تنها فقط تشبیه خدا به انسان، بلکه در تشبیه یک انسان، یعنی امام به خدا نیز متهم هستند. رافضیان، یعنی کسانی که به امامت امام صادق (ع) اقرار دارند، معتقدند که امام از ابتدای خلقت از موهبت علم بهره‌مند است، و این علم ذاتی او است، او علم غیب دارد و آنچه را در آسمان‌ها و زمین هست، می‌داند و برای او تفاوتی بین روز و شب نیست. همچنین او به اعمال انسان‌ها و آنچه در قلوب انسان‌ها است، علم دارد. قاسم این آموزه را با این بیان رد می‌کند که این علمی که رافضیان به امام خود نسبت می‌دهند، حقیقتاً فقط منسوب به خدا است. به علاوه قاسم می‌پرسد که رافضیان چگونه می‌توانند بیان کنند که علم امام ذاتی است، در حالی که پیامبر خدا محمد (ص) از هنگام تولد از موهبت علم برخوردار نبود و علم او ذاتی نبود. پیامبر فقط بعد از آموختن می‌داند. این مطلب با (آیه ۷، سوره ۹۳) ثابت می‌شود. همچنین به وسیله شهادت خود پیامبر که: او ابتدا پیامبر نبود، سپس به پیامبری مبعوث شد. همین امر در مورد رسالت و علمش نیز صادق است.<sup>۲</sup> فقدان علم را باید به همه انسان‌ها نسبت داد، تا هیچ شخصی را به خدا تشبیه نکنیم، زیرا خداوند همیشه عالم بوده است (لم یزل علیماً)، اما مخلوقات بعد از جهل می‌دانند.<sup>۳</sup> اگر آنگونه که رافضیه وصف می‌کنند، پیامبران و امامان علم غیب دارند، آنها نباید در اثر سمی که خورده بودند، می‌مردند. قاسم بعضی از آیات قرآن را نقل می‌کند (آیه ۹، سوره ۴۶؛ آیه ۱۰۱، سوره ۹۹؛ آیه ۳۴، سوره ۳۱؛ آیه ۷۸، سوره ۱۶) که ثابت می‌کند پیامبر و مردم به وقایعی که در آینده اتفاق می‌افتد آگاهی ندارند.<sup>۴</sup>

۱. کتاب الرد علی الرافضة، برگ ۱۱۲. اصل انکار تشبیه خدا به مخلوقات به حدی مهم است که مؤمن باید نظر بدعت‌گزاران را درباره تشبیه بداند، تا اینکه ناخواسته پیرو آنها و در نتیجه منسوب به شریک فراردهندگان نشود، کتاب القتل والقتال، نسخه خطی برلین، برگ ۱۰۱ و صفات العرش والكرسى، نسخه خطی برلین، برگ ۹۷. مقایسه کنید: یادداشت ۴، در رساله مسائل طبرین در ISAI.

۲. کتاب الرد علی الروافض، برگ ۱۰۴. همان، ۳.

۴. همان، برگ ۱۰۵. [در قرآن آمده است «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدًا، الا من ارتضى من رسول...» (جن، ۲۷:۲۶). بنابراین تصریح این آیه برخی از افراد از علم غیب برخوردارند که به اذن الاهی صورت می‌گیرد. نمونه دیگر آن خضر است که علم غیبی می‌دانست که حضرت موسی (ع) نمی‌دانست. مترجم.]

قاسم نظریه رافضیه را درباره برابری امامان و پیامبران رد می‌کند. رافضیان ادعا می‌کنند که امامشان آنچه را پیامبر می‌دانست می‌دانند، و به آنچه محمد(ص) حکم می‌کرد، حکم می‌کند. طبق نظر آنها هیچ فرقی بین امام و پیامبر وجود ندارد، جز این حقیقت که پیامبر، رسول خدا بود.<sup>۱</sup> همین روش [الزام خصم] در مخالفت او با اصل تقیه و رفتار غیراخلاقی امامان تکرار می‌شود.

۳. طبق نظر قاسم، اصل تقیه ادعای رافضیه را که امام در صفات و عمل شبیه پیامبر است، تکذیب می‌کند، زیرا محمد(ص) نه تدابیری احتیاطی را برای مخفی کردن عقایدش برگزید، و نه از دشمنانش مخفی شد، بلکه علناً عقایدش را تبلیغ کرد، و با دشمنانش مخالفت کرد.<sup>۲</sup> در کتاب الرد علی الروافض استدلالات قاسم، علیه رافضیه مفصل و شدید است. می‌توان این دلایل را به صورت زیر خلاصه کرد: ۱. بعضی از امامان مثل علی، حسن و حسین طبق قوانین تقیه عمل نکرده‌اند؛ ۲. خدا مردم را به عدم همبستگی با دشمنان خدا و نه‌راسیدن از افراد شرور فراخواند؛ ۳. خداوند مردم را ملزم می‌کند که راه راست و نشانه‌هایی را که او آشکار کرده است کتمان نکنند؛ ۴. امامی که در خفا است نمی‌تواند به عنوان هادی به مردم خدمت کند؛ ۵. محمد[ص] آشکارا به نفع جامعه‌اش عمل می‌کرد.<sup>۳</sup>

۴. در نهایت قاسم برخی رفتارهای امامان رافضیه را رد می‌کند و آنها را به دل بستگی به علایق دنیوی نظیر پول‌دوستی و زندگی تجملی متهم می‌کند. این اوصاف نمی‌تواند به علی بن ابی‌طالب، حسن بن علی، حسین بن علی و علی بن الحسین (زین‌العابدین) و محمد بن علی (باقر)<sup>۴</sup> نسبت داده شود. امام رافضی متهم به جمع‌آوری یک‌پنجم از اموال بازرگانان، تجار، کشاورزان و باربران می‌باشد.<sup>۵</sup> شیعه امامیه به این عقیده گرایش داشته‌اند که برای امامشان خمس هر منفعت و درآمدی را ادعا کنند، که طبق (آیه ۴۱، سوره ۸) پیامبر از غنائم جنگی صاحب آن بود. زیدیان این عقیده را رد کرده‌اند. قاسم در پاسخ به سؤالی درباره خمس که در آن، پیامبر(ص) مالک اموال به دست آمده در فتوحات معرفی شده، اما پرداختی صورت نگرفته است، می‌گوید: (کتاب المسائل، برگ

۱. کتاب الرد علی الرافضة، برگ ۱۱۴. ۲. همان.

۳. کتاب الرد علی الروافض، برگ‌های ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۰۹.

۴. فهرست امامان که توسط هادی نوه قاسم مهیا شد، شامل علی بن الحسین (زین‌العابدین) و محمد بن علی

۵. کتاب الرد علی الروافض، برگ ۱۰۶ و ۱۰۷. (الباقی) نمی‌شود.

۵۹) هیچ فردی مجبور به پرداخت اموالش (به جز زمین) بیش از صدقات معین در قانون نبود. اما صدقات نیز فقط زمانی باید پرداخت شود که امام بر حق، یعنی کسی که صدقات را به مستحقانی که واقعاً مستحق هستند، می‌بخشد، وجود دارد. خاندان پیامبر مستحق خمس هستند. از سویی قاسم می‌خواهد با عقیده امامیه به توسعه مفهوم غنائم مخالفت کند. بنابراین به مسلمانان به عنوان مال خودشان آرامش می‌دهد، و از سوی دیگر او می‌خواهد ادعای خاندان پیامبر(ص) نسبت به خمس غنائم را در برابر تعالیم اهل سنت، تقویت کند.<sup>۱</sup>



۱. مادلونگ، امام، ص ۱۴۶-۱۴۸. من مدیون پرفسور اتان گلبرگ در قرائت این مقاله و ارائه ملاحظات ارزشمند او هستم.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انسانی